

کشورهای عربی خلیج فارس و تحولات نوین در نظم بین‌المللی: پیامدها و سیاست‌ها

نشست تخصصی

هشتمین نشست تخصصی از سلسله نشست‌های پیش رویداد سومین همایش بین‌المللی افول آمریکا، با موضوع «کشورهای عربی خلیج فارس و تحولات نوین در نظم بین‌المللی: پیامدها و سیاست‌ها»، در تاریخ ۵ تیرماه ۱۴۰۲ در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، با حضور سه عضو هیئت علمی گروه روابط بین‌الملل پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی از جمله دکتر حمیدرضا اکبری، دکتر علی اکبر اسدی و دکتر طیبه محمدی کیا برگزار شد.

فضای نظم جهانی، تجربه‌ای از صلح و امنیت را از سر خواهد گذراند یا ما تجربه‌هایی مانند تجربه عراق و یمن را در نظم جدید خواهیم دید؟ پرسش‌هایی از این دست برای هرکسی که به نسبت میان فضای کشورهای عربی خلیج فارس و نظم جدید جهانی می‌اندیشد، خطور می‌کند و در واقع، اندیشه کسی که درگیر این چنین موضوعی می‌شود را به خودش مشغول می‌کند.

دکتر حمیدرضا اکبری: متحدین آمریکا در منطقه به نوعی افول اتحاد را تجربه می‌کنند

موضوع تحولات، مربوط به نظم و به تبع آن، تحولات قدرت است؛ بنابراین نظریه «نواقع‌گرایی» به صورت اساسی، به این بحث می‌پردازد. قلب این نظریه هم دقیقاً بحث قدرت است. اگر با این رویکرد و نظریه نگاه کنیم، می‌توانیم به سه موضوع اصلی اشاره کنیم که می‌تواند بر نوع شکل‌گیری رفتار سیاست خارجی دولت‌ها تأکید کند.

همان‌طور که «کنت والتز» نیز معتقد است، ساختار نظام بین‌الملل، رفتار دولت‌ها را محدود می‌کند؛ یعنی عامل ساختار، سبب می‌شود که سیاست خارجی دولت‌ها تا حدودی شکل بگیرد و آن، تأثیر مستقیمی بر روی سیاست خارجی می‌گذارد. در واقع در منطقه نیز مشاهده می‌کنیم که برخی از سیاست‌های خارجی که کشورهای منطقه می‌گیرند، متأثر از ساختار نظام بین‌الملل و تحولات آن است که نسبت به یکدیگر اعمال می‌کنند.



خانم دکتر طیبیه محمدی کیا به‌عنوان مدیر نشست، ابتدا با بیان مقدمه‌ای درباره برگزاری سومین همایش افول آمریکا، اشاره کرد:

موضوع مطالعه خلیج فارس با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک این منطقه در نظم جدید بین‌الملل، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که از چشم‌اندازهای گوناگونی می‌توان به این موضوع پرداخت. تمرکز پیش رویداد بر نقش آفرینی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، با توجه به رویکردی است که ما آن‌ها را در فضای اقتصادی، نظامی و همین‌طور رویکرد فرهنگی می‌شناسیم که به تازگی در کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس دنبال می‌شود.

پرسش اینجا است که در نظم جدید جهانی، این دست از بازیگران به‌عنوان بازیگران منفعل یا بازیگران فعال شناخته خواهند شد و آیا گرایش آن‌ها همچنان به غرب ادامه خواهد داشت یا با توجه به تحولات نوین، شاهد تغییر رویکرد این دسته از بازیگران خواهیم بود؟ آیا این منطقه به‌عنوان یک منطقه بسیار استراتژیک در

موضوع دوم، میزان و توانایی اثرگذاری ساختار بر انواع قدرت و بازیگران نظام است. شدت و میزان این تأثیرگذاری بر قدرت‌های بزرگ به یک شکل است، بر قدرت‌های منطقه‌ای و ریز قدرت‌ها نیز به شکل دیگری است که مسئله مهم و تأثیرگذاری است.

کشورها و بازیگران (از جمله اینکه این بازیگران درون منطقه‌ای هستند یا برون منطقه‌ای)، به صورت ناخودآگاه شکل می‌گیرد؛ بنابراین در منطقه خاورمیانه نیز همیشه به این نکته اشاره می‌کنند که در خاورمیانه، حوادث، حکومت می‌کنند و منطق نقشی در آن ندارد؛ یعنی دقیقاً این «ناخودآگاه‌ها» است که شرایط را ایجاد می‌کند؛ برای مثال، در زمانی که کمتر پیش‌بینی می‌شود که روابط ایران و عربستان عادی شود، دقیقاً در همین شرایط، روابط به سمت عادی شدن می‌رود یا مناطقی که احتمال جنگ در آنجا خیلی کمتر است، درست در همان منطقه جنگ شکل می‌گیرد.

۲. موازنه قدرت

این مفهوم، یک مفهوم موسعی است که در برخی موارد به تنهایی، یک نظام بین‌المللی می‌شود و در بعضی مواقع، به یک سیاست و رفتار خاص یک دولت در سطح یک منطقه تبدیل می‌شود؛ برای مثال، موازنه ایران و عربستان یا موازنه ایران و امارات که در منطقه شکل گرفت یا حتی موازنه‌ای که بحرین در شورای همکاری شکل می‌دهد. این موازنه قوا در برخی مواقع می‌تواند یک نظام جهانی باشد و در برخی مواقع دیگر می‌تواند یک سیاست محلی باشد.

به‌رحال طبیعی است که رفتار سیاست خارجی دولت‌ها، ناشی از محاسباتی است که آن‌ها برای تأمین امنیت و منافع خودشان انجام می‌دهند و در این راستا، موازنه قوا، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. دولت‌ها نیز به دو صورت، سعی در تغییر یا بازتعديل موازنه قوا به سود خودشان دارند. در واقع دولت‌ها سعی می‌کنند با توسل به اقداماتی مانند تأکید بر

سومین موضوع این است که سیاست خارجی دولت‌ها در خلأ شکل نمی‌گیرد بلکه برخی متغیرها مانند مسائلی که در نظام‌های منطقه‌ای مطرح است، از جمله بحث منافع ملی، موقعیت جغرافیایی، تاریخی و عوامل ثابت و حتی پویای محیطی از جمله نظام بین‌الملل، آن‌ها را شکل می‌دهند. اگر این مقدمه را در نظر بگیریم، به سه کلیدواژه یا مفهوم اصلی می‌رسیم که می‌تواند به ما کمک کند که به این مسئله برسیم که سیاست‌های خارجی چگونه شکل می‌گیرند؛

۱. نظام منطقه‌ای

مفهوم اول، مفهوم نظام منطقه‌ای است که این نظام منطقه‌ای چیست و چگونه عمل می‌کند؟ به صورت کلی، سیستم و نظام بین‌المللی، نوعی کنش متقابل میان بازیگران، به‌ویژه دولت‌ها است که آن‌ها بتوانند منافعشان را پیگیری کنند که هر کدام از آن‌ها در یک شرایط آنارشوی و به صورت ناخودآگاه، وضعیت به‌هم‌پیوسته‌ای را شکل می‌دهند؛ به عبارتی یکی از ویژگی‌های آن این است که ناخودآگاه است، در یک محیط آنارشیک است و به این خاطر که همه به دنبال پیگیری منافعشان هستند، شرایط را به‌هم‌پیوسته می‌کند.

به این ترتیب، سیستم یا نظام منطقه‌ای، در سطوح مختلف و در هر منطقه ژئوپلیتیکی بر اثر رفتار متقابل

منافع درازمدت خودشان را تأمین کنند؛ برای مثال در دهه ۷۰، خروج انگلیس از منطقه را داشتیم که کشور آمریکا با جایگزینی که داشت، این خلأ را پر کرد تا بتواند ثبات منطقه‌ای را ایجاد کند و از خلأ قدرت جلوگیری نماید؛ در حقیقت نوع سیستم‌های موازنه‌ای که شکل گرفت، براساس نوع خلأ قدرتی بود که در منطقه پیش می‌آمد.

از سال ۲۰۱۱ در منطقه، دولت اوپاما سیاست چرخش به شرق را مطرح کرد و ترامپ نیز همان راه را کژدار و مریز پیش گرفت. در سال ۲۰۱۹ نیز بحث خروج نیروهای آمریکایی از عراق، سوریه و افغانستان به صورت جدی مطرح شد و عملی گردید. در واقع وقتی که طرح‌های خروج آمریکا از منطقه برجسته می‌شد، هم‌زمان مشاهده می‌کردیم که برخی طرح‌های جایگزین آن، در حال مطرح شدن است.

طرح چهار ماده روسیه برای نظم منطقه‌ای، طرح چین یا ترکیه و درنهایت، طرح هرمز که ایران پیشنهاد کرد، از جمله طرح‌هایی بودند که به عنوان طرح جایگزین مطرح شدند؛ بنابراین ملاحظه می‌شود زمانی که «خروج» رخ می‌دهد، ابتدا طرح‌های جایگزین، خودشان را مطرح می‌کنند و سپس قدرت‌هایی هم که می‌توانند جایگزین شوند، به تبع آن خودشان را نشان می‌دهند. قدرت‌هایی که خودشان را در موضوع خروج آمریکا و خلأ قدرت از منطقه نشان دادند، کشورهای چین و روسیه بودند حتی می‌بینیم که انگلیس با برگزیتی (خروج انگلیس از اتحادیه اروپا) که انجام شد، تلاش کرد که ورود دوباره‌ای به منطقه داشته باشد. اروپا نیز سعی کرد به نوعی جایگزین آمریکا شود اما موفق

پیشرفت‌های علمی، فناوری داخلی (بومی) و به صورت کلی، توانایی داخلی خودشان، موازنه را ایجاد کنند. در حال حاضر ملاحظه می‌کنیم که بیشترین توجه و تأکید جمهوری اسلامی ایران برای ایجاد موازنه، تأکید بر توانایی داخلی خودش است اما صورت دیگری هم وجود دارد که در آن برخی کشورها، برای ایجاد موازنه، بیشتر به توانایی‌های خارجی به صورت اتحاد و ائتلاف توجه دارند؛ یعنی دقیقاً در شرایطی که کشور ایران به سمت توانمند کردن خودش از لحاظ داخلی حرکت می‌کرد، ائتلاف‌های بیشتری در منطقه شکل گرفته بود؛ برای مثال، عربستان، امارات و دیگر کشورهای منطقه، مشغول کارهای ائتلافی و اتحادی بیشتری بودند.

۳. خلأ قدرت

این بحث خلأ قدرت، پیوند بسیار مؤثر و محکمی با مبحث موازنه قوا و نتایج آن در یک نظام منطقه‌ای دارد. بدیهی است که خلأ قدرت در یک سیستم یا نظام منطقه‌ای و بین‌المللی به وضعیتی اشاره می‌کند که در آن می‌بایست شاهد عقب‌نشینی، شکست یا خروج قدرت‌ها باشیم که با محاسبه هزینه و فایده، این کار را می‌کنند و یا اینکه شاهد بی‌توجهی و بی‌میلی قدرت‌ها برای مداخله در امور منطقه باشیم.

بدیهی است که وقتی چنین مسائلی پیش می‌آید، توازن قدرت به هم می‌ریزد و احتمالاً یک بی‌نظمی ایجاد می‌شود. برای جلوگیری از این بی‌نظمی و آشوب، بازیگران و قدرت‌های برتر (منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای) سعی می‌کنند این خلأ قدرت را پر کنند تا بتوانند

نشد. از طرفی در منطقه خاورمیانه، کشورهای ایران و ترکیه سعی داشتند که ترتیبات بومی تر و داخلی تری را در منطقه شکل بدهند حتی کشور هند نیز سعی کرد وارد این مناسبات شود.

بودند؛ برای مثال بحث بیماری کرونا که پیش آمد یا حتی موضوع جنگ اوکراین، دقیقاً محرک اساسی بود که به این تغییر سیاست‌ها، شتاب داد.

افول اتحاد متحدین آمریکا در منطقه

اولین اثری که اجرای سیاست‌های آمریکا به-صورت مستقیم بر متحدینش در منطقه (براساس سه مفهومی که مطرح شد) داشت، این بود که متحدین آمریکا به نوعی افول اتحاد را تجربه کردند؛ برای مثال در حمله‌ای که انصارالله به آرامکوداشت، آمریکا پشتیبانی خاصی از متحدانش انجام نداد و حتی برای امنیت انرژی در منطقه نیز صحبت‌هایی انجام شد که خیلی مورد پسند متحدین بین‌المللی و متحدین منطقه‌ای آن نبود؛ بنابراین به همان میزانی که آمریکا از لحاظ نظری یا ایدئولوژیک برای ایران و متحدین ایران در جبهه مقاومت در حال افول بود، در عمل برای عربستان، امارات، شورای همکاری خلیج فارس حتی افغانستان و عراق نیز افول کرده است؛ بنابراین سیاست‌هایی در منطقه شکل گرفت که دقیقاً تحت تأثیر همین رویکردها بودند.

تغییر رفتار بازیگران منطقه در دوران گذار به نظم جدید

وقتی که کشورهای منطقه (به-ویژه کشورهای عربی خلیج فارس) احساس کردند که دیگر امنیت آن‌ها با نظم کنونی در حال افول تأمین نمی‌شود، اقدامات گوناگونی را انجام دادند؛

۱. تنوع بخشی به سیاست خارجی

در ابتدا سعی کردند که تنوعی در سیاست خارجی‌شان انجام دهند؛ برای مثال در این مدت میزان سفرهای مقامات اماراتی، عربستانی، کویت و حتی قطری به کشورهای چین، روسیه، هند و کشورهای اروپایی افزایش یافت و میزان روابط آن‌ها در یک دوره پنج‌ساله با کشورهای غیرغربی نیز به شدت بالا رفته است. این کشورها سعی کرده‌اند که یک نوع تنوع-بخشی نیز در عرصه سیاست‌گذاری، سیاست خارجی و همچنین بخش‌های امنیتی (خریدها و مانورهای نظامی) و حتی بحث‌های بازار انرژی داشته باشند.

۲. کاهش تنش در منطقه

سیاست دیگری که کشورهای منطقه (به-ویژه در دو سال اخیر) شروع کردند، کاهش تنش در منطقه از راه ادبیاتی خاص با دشمنانشان بود. همان‌طور که مشاهده کردیم، توافق آبراهام شکل گرفت؛ چراکه دشمنی محیط عربی با رژیم اشغالگر اسرائیل، دشمنی عمیقی است؛ برای مثال کشور امارات، زمانی که در معرض خطر قرار گرفت، آمریکا به عنوان یکی از متحدانش

می‌شود، هنوز جایگزین قابل اطمینانی پیدا نکرده است؛ بنابراین خیلی از افراد پیش‌بینی می‌کنند که بازارهای بین‌المللی و معادلات بین‌المللی در این یک دهه نیز تحت تأثیر همین انرژی‌ها (از جمله نفت و گاز) خواهد بود. همین مسئله سبب می‌شود که همچنان خلیج فارس به عنوان یک اولویت برای منبع اصلی تأمین‌کننده انرژی در سطح جهانی حفظ شود. موضوع جنگ اوکراین نیز در این مسئله تأثیرگذار بود که روسیه تا حدودی در این بازار ضعیف‌تر شود؛ یعنی کاهش حضور روسیه، نیاز به جایگزین دارد و در حال حاضر هیچ جایگزین دیگری پیدا نمی‌شود. از طرفی درست است که تولیدات آمریکا به‌ویژه در ده سال اخیر، در حوزه انرژی افزایش یافته است اما هم‌زمان واردات آن نیز بیشتر شده است و برخلاف این موارد، منشأ واردات آن متنوع‌تر شده است. به علاوه اینکه در حال حاضر ۲۰٪ آن وابسته به عربستان است ولی آمریکا توانسته است تنوعی را ایجاد کند، ضمن اینکه توجه به بازار خلیج فارس در قدرت‌های غیرغربی بالاتر است.

برای مثال در آسیای شرقی، بسیار به بازار این منطقه توجه کرده‌اند و چین نیز در رأس آن‌ها قرار دارد. برای مثال حجم روابط تجاری چین و عربستان در سال ۲۰۲۱ حدود ۸۷ میلیارد دلار شده بود که ۴۵ میلیارد دلار آن صادرات نفت به چین بود. براساس برآوردی که مؤسسه المستقبل امارات (مؤسسه آینده‌پژوهی امارات) داشته است، مطرح می‌کند که براساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول و آژانس آماری خلیج فارس، تولید ناخالصی کشورهای خلیج فارس

برای تأمین امنیت آن کاری نکرد اما همیشه شاهد این قضیه هستیم که هر زمان اسرائیل در خطر قرار می‌گیرد، آمریکا به‌صورت مستقیم از آن حمایت می‌کند؛ بنابراین در توافق ابراهیم، کشور امارات این مسئله را در نظر گرفت و با همین رویکرد پیش رفت که در این زمینه دیگر نمی‌توان به‌صورت مستقیم به آمریکا رجوع کند.

هرچند عقیده آنان بر این است که در برخی مواقع می‌توان با کاهش دشمنی با امثال اسرائیل، از اتفاقات و وقایعی جلوگیری کرد، ضمن اینکه دوباره پای آمریکا را به برخی مسائل بازکرد. بحرین نیز این اقدام را دنبال کرد اما عربستان به خاطر وضعیت داخلی که داشت، مقداری متفاوت عمل کرد؛ برای مثال جامعه عربستان نسبت به جامعه امارات، بسیار بومی‌تر است، میزان خارجی‌ها در امارات بسیار بیشتر است، تنوع فرهنگی بیشتری دارد و جریان‌های اسلام‌گرایی در آن بسیار محدودتر هستند؛ بنابراین خواسته‌هایی که در امارات می‌تواند شکل بگیرد، با خواسته‌هایی که در عربستان وجود دارد، متفاوت است؛ از این حیث، امارات می‌تواند به موضوع عادی‌سازی روابط با اسرائیل ورود پیدا کند ولی عربستان ملاحظاتی دارد که نمی‌تواند این کار را کند. در حقیقت، این مسئله نیز مهم است که سبب شده است این عادی‌سازی‌ها شکل بگیرد.

قدرت انرژی‌های فسیلی و متنوع شدن بازار اقتصادی

و سیاسی

انرژی فسیلی دست‌کم تا یک دهه آینده، حرف اول را در جهان می‌زند و برخلاف شعارهایی که داده

پیامدهای تنوع‌سازی با هدف برقراری امنیت

اولین مورد سعی و تلاش قدرت‌هایی مانند چین برای ایجاد ثبات در خلیج فارس، در زمان افول اتحاد با آمریکا است. طبیعی است که چین نیاز به ثبات و امنیت بازار انرژی دارد و در شرایط خروج آمریکا سعی می‌کند به ایجاد یک نوع موازنه و ثبات در منطقه برسد؛ بنابراین بسیاری از افراد معتقدند که در این دهه، نظمی که در منطقه در حال شکل گرفتن است، شاید یک مدل غیرغربی باشد که در آن چین می‌تواند نقش برجسته‌ای داشته باشد.

از طرف دیگر، درآمد چشمگیر کشورهای عربی خلیج فارس است که نیاز به امنیت را برای آن‌ها بیش از گذشته نشان می‌دهد و توجه بیشتری برای ایجاد امنیت می‌کنند؛ بنابراین هزینه برای ایجاد امنیت این کشورها به بحث مهمی تبدیل شده است که در محاسبه زیان و فایده‌ای که می‌کنند، مثلاً در تقابل ایدئولوژیکی که با ایران برای خودشان در نظر می‌گیرند، متوجه می‌شوند که امنیت، بیشتر نیاز است تا درگیر شدن با ایران. اینکه بتوانند جریان‌های اسلام‌گرای مقاومتی را کنترل کنند و از آن طرف نیز با اسرائیل بتوانند کنار بیایند، برایشان مهم‌تر از این است که بخواهند دایه‌دار آلمان فلسطین در جهان اسلام باشند.

جمع‌بندی

کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به عنوان بازیگران منطقه‌ای، نشانه‌های جدی مبتنی بر تغییر سیاست و روش‌ها را به‌ویژه از سوی متحدین خودشان درک کردند و سیاست نگاه به شرق آمریکا، خروج از منطقه،

به قیمت‌های سال ۲۰۲۰ افزایش ۱۸ درصدی داشته است؛ یعنی تولید ناخالص داخلی‌شان به ۱/۶۸ تریلیون دلار رسیده است که رتبه دوازدهم جهان است. جالب اینجاست که تولید ناخالص داخلی عربستان ۸۳۳ میلیارد دلار است. بعد از آن که امارات دقیقاً نصف عربستان حدود ۴۱۰ میلیارد دلار، قطر نصف امارات ۱۷۹ میلیارد دلار، کویت نزدیک به قطر با ۱۳۵ میلیارد دلار، عمان نصف کویت ۸۳ میلیارد و بحرین نیز نصف عمان با ۳۸ میلیارد دلار قرار دارد. این در شرایطی است که عربستان عضو گروه بیست شده است که بزرگ‌ترین اقتصادهای جهانی در آنجا حضور دارند؛ برای مثال امارات، نمایشگاه EXPO ۲۰۲۰ را با حضور ۱۹۱ کشور برگزار می‌کند و قطر جام جهانی ۲۰۲۲ را برگزار می‌کند. این موارد نشان می‌دهد که کشورهای حوزه خلیج فارس در کنار مباحث سیاست‌گذاری در حوزه‌های تنوع اقتصادی و فعالیت‌های اقتصادی از فروش صرف نفت و انرژی خام، در حوزه‌های دیگر هم شروع به فعالیت‌های زیادی کرده‌اند.

برای مثال امارات بر اساس شاخص‌های قدرت نرم جهانی، رتبه دهم و رتبه اول منطقه برای نفوذ در منطقه در سال ۲۰۲۲ داشته است. عربستان نیز در جهان اسلام به عنوان اینکه اماکن مذهبی جهان اسلام در آنجا قرار دارد، همچنان تأثیر خودش را دارد. ضمن اینکه در اجلاس‌های مختلف بحث‌های آب و هوایی، مبارزه با ریزگردها و... در کشورهای منطقه پیش‌گام هستند و قدم‌های خیلی جدی برمی‌دارند.



در حضور قدرت‌ها و تنوع بیشتر ثروت و سرمایه‌گذاری در منطقه است. انرژی، حمل و نقل، گردشگری خیلی متنوع‌تر شده است و همچنین در یک دهه آینده، تنوع بیشتر موضوعات در منطقه را داریم؛ یعنی تنها شاید موضوعات حساس امنیتی مثل گذشته نباشند. در کنار آن‌ها، موضوعات دیگری نیز به صورت جدی در منطقه خواهیم داشت.

کلام پایانی این است که در دهه آینده می‌توانیم شاهد این مسئله باشیم که نقش منطقه خلیج فارس در تعیین ساختار نظام بین‌الملل، نقش پررنگی است که علاوه بر اینکه کاهش نیافته است بلکه می‌توانیم بگوییم که نقش محوری‌تر و حساس‌تری در این نظم خواهیم داشت.

دکتر علی اکبر اسدی: سعودی‌ها و کشورهای خلیج فارس همچنان به لحاظ نظامی و امنیتی به آمریکا وابسته هستند.

درباره نظم بین‌المللی به عنوان یکی از مباحث کلیدی بین‌الملل، صحبت‌های زیادی می‌شود که اصولاً نظم بین‌المللی در چه شرایطی بوده است، چه تحولاتی را تجربه می‌کند و به چه سمت و سویی در حال حرکت است. اینکه ما در دوره جنگ سرد، یک «نظم دوقطبی» را داشتیم و آمریکایی‌ها بعد از فروپاشی اتحادیه جماهیر شوروی تلاش کردند که یک «نظم تک‌قطبی» را ایجاد کنند. این یک موقعیتی است که همه به نوعی آن را قبول دارند اما اینکه بعد از آن چه اتفاقاتی افتاد، محل اختلاف است که بیشتر آن‌ها عبارت‌اند از:

تضعیف ائتلاف‌ها و اتحادها و نگرانی از عدم حمایت آن‌ها سبب شده است که آن‌ها یک نوع رفتار دیگری را در سیاست خارجی‌شان دنبال کنند و بنابراین شاهد نوعی پایه‌گذاری موازنه قدرت جدید در منطقه هستیم که آن نیز به صورت ناخودآگاه است؛ به عنوان نمونه تغییر رفتار شخصی مثل بن سلمان ناشی از پختگی و بلوغشان به عنوان یک سیاست‌مدار نیست بلکه جبر محیطی و تأثیرات نظام بین‌الملل است که این سیاست‌ها در آن گرفته می‌شود.

با تغییر موازنه قدرت و بازتعمیل آن برای جلوگیری از خلأ قدرت، نقش قدرت‌هایی مثل چین و روسیه به عنوان رقبای جهانی و حتی انگلیس و اروپا به عنوان متحدین آمریکا برای جایگزینی در کنار بازیگری ایران، ترکیه، رژیم اسرائیل و هند در منطقه پررنگ‌تر از قبل شده است؛ بنابراین در کنار بالارفتن وزن اقتصادی، تجاری و سرمایه‌گذاری کشورهای منطقه، شرایط جدیدی برای ایجاد نظم جدید در منطقه فراهم آمده است که از ویژگی‌های مهم این نظم جدید، تنوع بیشتر

دلایل افول آمریکا و ظهور چین در عرصه‌های مختلف نظم جدید

یکی از روندهایی که در فضای امروزه نظام بین‌الملل وجود دارد، این است که در سطوح مختلف، بازیگران جدیدی در عرصه نظم بین‌الملل در حال ظهور و نقش‌آفرینی هستند. مهم‌ترین آن، ظهور چین به عنوان اصلی‌ترین تحول در این مورد است.

یکی از سؤالات کلیدی که در مورد نظم بین‌الملل وجود دارد، این است که اصولاً افول آمریکا و از طرفی ظهور چین و افزایش قدرت آن، به چه میزان است؟ در این باره باید به یک سری از فاکتورها و یک سری شاخص‌ها رجوع کنیم که متوجه شویم چه اتفاقاتی در حال رخ دادن است؟ به طور کوتاه به مهم‌ترین فاکتورهای که باید در نظر داشت، پرداخته خواهد شد:

۱. قدرت اقتصادی

رشد چین در مقایسه با رشد آمریکا، یک رشد سریع است. در سال ۱۹۹۰، GDP چین ۳۶۰ میلیارد دلار بود، در حالی که GDP آمریکا حدود ۶ تریلیون دلار بود. در سال ۲۰۱۰، GDP چین به حدود ۶ تریلیون دلار رسید، GDP آمریکا حدود ۱۶ تریلیون دلار شد. در سال ۲۰۲۰، GDP چین به ۱۷ تریلیون دلار و GDP آمریکا ۲۳ تریلیون رسیدند. با این روندی که در حال پیش رفتن است، این احتمال وجود دارد که در سال ۲۰۲۸، GDP هر دو کشور همانند یکدیگر شود. در نهایت، حدود سال ۲۰۳۵ به نظرمی‌رسد که چین وارد مرحله جدیدی می‌شود و به عنوان قدرت اقتصادی نخست جهان مطرح می‌شود.

• **عدم شکل‌گیری نظم جدید:** نظم پیشین دچار یک سری چالش‌هایی شده است اما هنوز نظم جدیدی شکل نگرفته است.

• **نظم تک / چندقطبی:** یعنی یک قدرت بزرگ کلیدی مثل آمریکا و یک سری قدرت‌های در حال ظهور وجود دارند.

• **نظم چندقطبی:** ظهور چین به همراه نقش‌آفرینی روسیه و نقشی که آمریکا دارد، سبب شده است که در حال حاضر یک نظم چندقطبی را شاهد باشیم.

• **نظم پساقطبی:** تحولات عرصه بین‌المللی به شکلی است که ما دیگر قطبی به معنای گذشته در نظام بین‌الملل نخواهیم داشت و بحث بازیگری قدرت‌های بزرگ و دولت‌محوری، تحت الشعاع قرار می‌گیرد و ما به مرحله پساقطبی در عرصه نظم بین‌الملل در حال حرکت هستیم.

• **نظم فراقطبی:** به عنوان یک شکل جدیدی از نظم است که برخلاف اینکه در آن ممکن است قطب‌های مختلفی وجود داشته باشند اما یک سری ویژگی‌های متمایزی با نظم چندقطبی وجود دارد که یکی از آن‌ها، ترکیبی بودن آن است؛ یعنی درهم‌تنیدگی ژئوپلیتیک، قدرت و عوامل اقتصادی، فناوری و سایبری و به طور هم‌زمان همه آن‌ها، در این نظم فراقطبی در حال ایفای نقش هستند و تأثیرگذاری دارند؛ به عبارتی شاید «نظم هم‌زیستی نظم‌های موازی» داریم، یک نظم واقعی که همان نظم مبتنی بر قدرت و ژئوپلیتیک است و نظمی است که ما می‌توانیم آن را به عنوان جهان موازی خطاب کنیم که این موارد با هم هم‌زیستی دارند و از آن به عنوان «نظم سایبری» یاد می‌کنند.

نقش آفرینی قدرت‌های نوظهور در منطقه

در بحث قدرت‌های نوظهور، نقش آفرینی قدرت‌های متوسط نیز یکی از واقعیت‌های جهانی است؛ یعنی برخلاف اینکه شاید در دوره‌های گذشته، قدرت‌های بزرگ، نقش اصلی را داشتند ولی در حال حاضر، قدرت متوسط مثل برزیل، هند و آفریقای جنوبی، در حال نقش آفرینی در جهان هستند. شاید تا حدی ترکیه نیز تلاش می‌کند که به مرور این نقش را پیدا کند. قدرت‌های منطقه‌ای هم نقش خودشان را دارند؛ به این معنی که آن‌ها نیز با توجه به موضوعات خاص، نسبت به چند دهه گذشته، نقش جدی دارند.

تشدید رقابت‌های امنیتی در مناطق

یکی از روندهای دیگر، بحث تشدید رقابت‌های نظامی - امنیتی و مناقشه‌های ژئوپلیتیک است. جنگ اوکراین، یکی از مهم‌ترین نمونه‌های آن است. با وجود اینکه شاید در یکی دو دهه گذشته این تصور وجود داشت که روندهای جهانی و جهانی شدن، دنیا را به سمت شرايطی می‌برد که بحث اقتصاد و درهم‌تنیدگی اقتصاد، مهم‌ترین فاکتور باشد اما در حال حاضر بحث مناقشه‌های ژئوپلیتیک خیلی جدی شده است. آلمان و ژاپن از جمله کشورهایی هستند که تا چند سال پیش، به بحث‌های افزایش قدرت نظامی فکر نمی‌کردند اما امروزه در حال افزایش بودجه نظامی و تبدیل شدن به یکی از کشورهای هستند که بتوانند به لحاظ نظامی، تأثیرگذار باشند.

این یک تحول خیلی مهم است اما در این زمینه چیزی که ما باید به آن توجه داشته باشیم، این است که GDP آمریکا افول نمی‌کند، منتهی رشد آن کم است؛ یعنی در سال‌های آینده، رشد خواهد داشت اما با توجه به اینکه GDP چین خیلی سریع‌تر رشد می‌کند، چین از آن سبقت می‌گیرد. چین در کنار رشد GDP، در حال تلاش برای شکل‌دهی به ساختارهای جدید مالی و پولی است؛ در حالی که تا به امروز بحث «هژمونی دلار» و به نوعی کنترل ساختارها و سازوکارهای مالی و پولی در دنیا از سوی آمریکا و غرب بوده است اما چینی‌ها سعی می‌کنند که یک سری ساختارهای موازی را نیز شکل دهند.

۲. عرصه فناوری

ضمن اینکه در عرصه فناوری هم رقابت‌های جدی شکل می‌گیرد. هر چند آمریکایی‌ها تا سال‌های قبل در عرصه فناوری خیلی برتر بوده‌اند اما به نظر می‌رسد که یک هم‌آورد جدی دارند. در این مورد عدم قطعیت‌های فراوانی وجود دارد ولی عرصه فناوری از جمله بحث تراشه‌ها، یکی از عرصه‌های مهم رقابت بین دو کشور است.

۳. قدرت نظامی

آمریکا قدرت نخست نظامی جهان است، بودجه نظامی / تسلیحاتی آن بالاتر از سایر کشورها است. بعد از آن، روسیه و سپس چین است. چینی‌ها به تدریج قدرت اقتصادی خودشان را در بحث نظامی ترجمه می‌کنند و این فاصله در طول سال‌های آینده، به تدریج کم می‌شود.

تداوم سطحی از وابستگی‌ها

همچنین تداوم سطحی از وابستگی متقابل اقتصادی و اهمیت زنجیره ارزش جهانی نیز یک موضوع است که همچنان ادامه دارد؛ یعنی اقتصاد چین و آمریکا هنوز پیوندهایی دارد و در زنجیره ارزش افزوده، هر کدام، نقش خودشان را دارند.

بحث تحولات فناورانه و سایبری نیز بسیار تعیین‌کننده است و به نظر می‌رسد که بخشی از رقابت‌ها در بحث کنترل داده یا دیتا و مدیریت دیتاها در چند سال آینده خواهد بود؛ برای مثال حجم جهانی اقتصاد داده تا سال ۲۰۳۰ تنها در حوزه هوش مصنوعی و ۵G حدود ۳۰ تریلیون دلار می‌شود که سه برابر اقتصاد انرژی است. این امر نشان می‌دهد یک سری موضوعات و حوزه‌های جدید برای رقابت و بحث کنترل در سطح بین‌المللی در حال شکل‌گیری است که باید آن‌ها را در نظر قرار دهیم و یکی از بحث‌هایی که سبب می‌شود کشورهای منطقه به سمت متنوع‌سازی اقتصاد حرکت کنند، به مرور، به سمت برنامه‌هایی بروند که اقتصادشان را از اقتصاد نفتی دور کنند و یک اقتصاد دانش‌بنیاد را پایه‌گذاری کنند، این روند مهمی است که آن‌ها می‌بینند و به آن توجه دارند.

روندهای نوظهور و تأثیرات آن بر منطقه خاورمیانه

۱. تبدیل شدن چین به شریک اصلی تجاری و اقتصادی در منطقه

این بحث مهمی است که پیامدهای مهمی دارد و در زمینه انرژی، این موضوع خیلی برجسته‌تر است. بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۹ واردات نفت چین از خاورمیانه ده برابر افزایش پیدا کرده است. در سال‌های ۲۰۱۹ تا

۲۰۲۰ کشورهای خلیج فارس ۴٪ نفت چین را تأمین کردند که در حال حاضر سهم عربستان از آن به تنهایی چیزی حدود ۱۷٪ است. نکته جالب‌تری که عنوان می‌شود، این است که تا سال ۲۰۴۰ تقاضای نفت چین ۷۵٪ رشد می‌کند و دوبرابر مصرف آمریکا می‌شود. این مسئله نیاز چین به نفت منطقه و در واقع سطح تعاملات تجاری چین با منطقه را نشان می‌دهد.

این در حالی است که براساس گزارش سازمان انرژی آمریکا، مصرف روزانه نفت آمریکا، چیزی بیش از ۱۹ میلیون بشکه در روز است که حدود ۲۰٪ مصرف جهانی را دارد و واردات آن کمتر از ۶ میلیون بشکه است و آن را از ۸ کشور کانادا، مکزیک، برزیل و نیجریه تأمین می‌کند.

جالب این است که واردات نفت آمریکا از منطقه خلیج فارس و خاورمیانه به شدت پایین آمده است؛ برای مثال آمریکا در حال خریدن نفت از عراق بین ۱۰۰ تا ۳۰۰ هزار بشکه در روز است و از عربستان در هفته مورد نظر، روزانه ۱۴۶ هزار بشکه نفت خرید کرده است؛ در حالی که آمریکا در گذشته، حدود ۶ میلیون بشکه از عربستان می‌خرید. این آمار به معنی تغییر روندهای تجاری، اقتصادی و جهانی و تأثیر آن بر تعاملات تجاری و اقتصادی قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه است که یک تحول جدی است.

۲. ورود چین به حوزه‌های سیاسی و امنیتی - نظامی چینی‌ها برخلاف اینکه به بزرگ‌ترین شریک تجاری و اقتصادی کشورهای منطقه خلیج فارس تبدیل شده‌اند، در تلاش هستند که در حوزه‌های سیاسی نیز به تدریج ورود کنند اما درباره ورود به حوزه‌های امنیتی و نظامی، هنوز تهدیدهای جدی دارند. به

لحاظ نظامی و امنیتی، تکیه‌شان به آمریکا است؛ نه به این معنی که امید دارند که آن‌ها امنیتشان را تأمین کنند بلکه به این معنی که هنوز بخش عمده‌ای از توافق‌ها و خریدهای تسلیحاتی را از آمریکا دارند و آمریکا حدود ۸۲٪ از تسلیحات عربستان را تأمین می‌کند؛ درحالی‌که چین کمتر از ۱٪ آن را شامل می‌شود. در واقع، به لحاظ نظامی - امنیتی همچنان عربستان و کشورهای دیگری خواهند که با آمریکا تعاملاتشان را ادامه دهند اما به لحاظ تجاری و اقتصادی، اشاره شد که در حال حاضر، مهم‌ترین شریک تجاری عربستان، چین شده است. مهم‌ترین محصول صادراتی عربستان همچنان نفت است و چین نیز بزرگ‌ترین واردکننده نفت در سطح جهانی است.



این معنی که تا به این لحظه، به نوعی از آمریکایی‌ها سواری مجانی گرفته‌اند؛ یعنی آمریکا به لحاظ نظامی - امنیتی در منطقه فعال بوده است ولی چین منافع اقتصادی خودش را به دست آورده است و در حال حاضر نیز به نظر می‌رسد که کشور چین در این قضیه، تردیدهای جدی دارد و سیاست‌های بسیار محتاطانه‌ای را دنبال می‌کند.

۳. خلأ قدرت و رقابت بازیگران در منطقه

تأثیر دیگر تحولات نظام بین‌الملل بر منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، بحث خلأ قدرت و رقابت بازیگران منطقه‌ای است؛ درحالی‌که قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا در طول چند دهه گذشته، عامل تعیین‌کننده‌ای برای کنترل مناقشات و بحران‌ها بوده‌اند، در طول یک دهه گذشته، این کنترل و اثرگذاری‌شان بسیار کمتر شده است. این مسئله در مقطعی پس از ۱۱ سپتامبر، سبب افزایش رقابت بین قدرت‌های منطقه‌ای بر سر رسیدن به یک جایگاه هژمونیک شد.

به عبارتی، در تحولات بعد از وقایع ۲۰۰۱ با تحولات جهان عرب (خیزش‌های مردمی) هرکدام از کشورهای ایران، ترکیه، عربستان، سوریه و مصر تلاش کردند که بتوانند نظم هژمونیک پیدا کنند اما نتیجه آن، افزایش مناقشات و بالارفتن هزینه‌ها بود که در نهایت، به سطحی از تنش‌زدایی از سوی این کشورها در مرحله جدید منتهی شده است.

۴. ادامه وابستگی نظامی / امنیتی بازیگران عرب منطقه به آمریکا

در بحث متنوع‌سازی روابط خارجی، به نظر می‌رسد که سعودی‌ها و کشورهای خلیج فارس همچنان به